

استراتژی چین برای توسعه قلمروی نفوذ در دریای چین جنوبی

حمید درج^۱

پذیرش مقاله: ۱۴۰۳/۰۵/۱۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۲/۱۶

چکیده

دریای چین جنوبی با دارا بودن منابع عظیم نفت و گاز از اهمیت بسزایی برای چین برخوردار است. اقدامات چین در دریای جنوبی چین و به‌ویژه ساخت‌وساز در جزایر، ادعاهای مالکیتی و حاکمیت انحصاری منابع از سوی این کشور، باعث توسعه نفوذ و قدرت دریایی پکن شده است. چین دارای منافع فراوان و شرکای اقتصادی و نظامی در منطقه دریای چین جنوبی است و در راستای افزایش حضور و نفوذ خود در این منطقه و دستیابی به قدرت هژمون منطقه‌ای در آسیا گام برمی‌دارد که این موضوع باعث تشدید رقابت آمریکا و چین و افزایش تنش‌ها در منطقه شده است. بدین ترتیب، سؤال اصلی پژوهش این است که «چین برای توسعه قلمروی نفوذ در دریای چین جنوبی دست به چه سیاست‌ها و اقداماتی زده است؟» فرضیه مقاله به این قرار است که چین با توسعه حضور در دریای چین جنوبی و ساخت‌وساز جزایر مصنوعی خواستار گسترش قلمروی دریایی و سیطره بر آب‌های بیشتری است که این امر می‌تواند به دستیابی پکن به قدرت هژمون در آسیا و ارتقای قدرت آن در صحنه جهانی کمک شایانی بخشد. افزایش نفوذ و کنترل چین بر دریای چین جنوبی در جهت دستیابی به منابع موجود در آن، ضمن افزایش تقابل‌جویی‌ها میان ایالات متحده و چین، بستر تشدید تنش‌ها و افزایش بی‌ثباتی‌ها در منطقه را فراهم نموده است. برای تحلیل داده‌ها از روش توصیفی-تحلیلی استفاده شده است.

واژگان کلیدی: چین، دریای چین جنوبی، جزایر، هژمونی، رئالیسم تهاجمی.

۱. دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه گیلان، گیلان، ایران (نویسنده مسئول).

رایانامه: hamid.dorj@gmail.com



۱. مقدمه

دریای چین جنوبی دارای منابع بسیار غنی انرژی و مواد معدنی است. همچنین نزدیک به یک سوم حمل و نقل دریایی دنیا از طریق این آبراه صورت می‌گیرد. بدین لحاظ، این منطقه دارای اهمیت استراتژیک بالایی برای کشورهای منطقه از جمله چین است. این کشور منافع اقتصادی، نظامی و سیاسی عمده‌ای در این منطقه دارد که جهت حفظ و ارتقای این منافع گام برمی‌دارد. چین، ضمن ساخت پایگاه‌های دریایی بزرگ در دریای چین جنوبی در تلاش برای حفاظت از مسیرهای تجاری و انتقال انرژی در این دریا برآمده است. چین، بزرگ‌ترین کشور ساحلی دریای چین جنوبی و کشوری مهم در استفاده از دالان‌های دریایی در این منطقه است؛ لذا علاقه زیادی برای حفظ صلح، ثبات و آزادی کشتیرانی در این دریا در مقایسه با هر کشور دیگری در جهان دارد (فنگ و هی^۱، ۲۰۱۸: ۱۳۲). اکنون بزرگ‌ترین چالش کشورهای منطقه دریای چین جنوبی، ادعای مالکیت حدود ۹۰ درصدی چین در این پهنه آبی است. همین امر سبب شده تا پکن نه تنها بیشترین بهره‌برداری را از منابع غذایی و نفت منطقه دریای چین جنوبی داشته باشد؛ بلکه پیشگام بزرگ‌ترین خطوط کشتیرانی این منطقه نیز باشد. این پهنه آبی، بخشی از اقیانوس آرام است که محدوده مرزهای آبی سنگاپور تا تنگه تایوان را در برمی‌گیرد. این دریا با صدها جزیره و صخره، بزرگ‌ترین ناحیه دریایی جهان محسوب می‌شود (ژو^۲، ۲۰۱۵: ۳۲).

به دلیل اهمیت دریاها از لحاظ اقتصادی و ژئوپلیتیکی، کشورهای ساحلی به‌ویژه کشور چین از گذشته تا به امروز تلاش کرده‌اند حوزه صلاحیت خود را در دریاها گسترش دهند تا بتوانند منافع اقتصادی و امنیتی خود را بهتر تأمین نمایند. افزایش قدرت اقتصادی و نظامی چین به تدریج از زوایای مختلف بر حیات چین تأثیر گذاشته و منابع و ضرورت‌های ظهور چین به‌منابه یک قدرت بزرگ دریایی را افزایش داده است؛ به‌طوری‌که نیروی دریایی چین به‌عنوان بخشی از نیروی ارتش آزادی‌بخش خلق چین، دستخوش دگرگون‌شگری شده است که مسائل مختلفی را پیش می‌کشد. پکن با گسترش حضور و برگزاری

1. Feng, H. And He, K.

2. Zhou, W.

مانورهای دریایی در دریای چین جنوبی و همچنین کنترل مسیرهای تجاری و نبض اقتصاد منطقه، درصدد توسعه قدرت منطقه‌ای خود در آسیا و دستیابی به قدرت هژمون در این منطقه برآمده است که این امر ضمن تحکیم و تثبیت حضور پکن در آسیا، چین را قادر می‌سازد تا نفوذ و قدرت خود را در عرصه بین‌المللی گسترش دهد. از این رو، سؤال اصلی پژوهش این است که چین برای توسعه قلمروی نفوذ در دریای چین جنوبی دست به چه سیاست‌ها و اقداماتی زده است؟ این نوشتار بر اساس نظریه‌های «رنالیسم تهاجمی»، «نئولیبرالیسم» و «هژمونیک» شکل گرفته است.

۲. مبانی نظری و پیشینه‌شناسی تحقیق

۲-۱. پیشینه تحقیق

راجع به سیاست‌های چین در دریای چین جنوبی، تاکنون پژوهش‌های زیادی انجام گرفته است که در ادامه صرفاً به چند نمونه از آن‌ها که ارتباط بیشتری با موضوع بحث پژوهش حاضر دارد؛ پرداخته می‌شود.

«دینه»^۱ در مقاله‌ای تحت عنوان «استراتژی دریای چین جنوبی چین: مطالعه موردی رئالیستی ساختاری» (۲۰۱۹) استدلال می‌کند قاطعیت فزاینده چین و نظامی‌سازی مستمر منطقه، نگرانی‌های امنیتی را در میان سایر کشورها افزایش داده است. این احساس ناامنی روزافزون به یک مسابقه تسلیحاتی تبدیل شده است؛ تا جایی که دولت‌ها در حال تقویت و افزایش قابلیت‌های نظامی خود هستند.

«سیناگا»^۲ در مقاله «سیاست خارجی قاطعانه چین در دریای چین جنوبی تحت رهبری شی جین پینگ: تأثیر آن بر سیاست خارجی ایالات متحده و استرالیا» (۲۰۱۵) اذعان می‌دارد سیاست خارجی قاطعانه چین در دریای چین جنوبی تحت رهبری شی جین پینگ، مسیر را برای نقش بیشتر ایالات متحده در آسیای جنوب شرقی هموار کرده و رقابت بین چین و ایالات متحده را عمیق‌تر کرده است. این تنش فزاینده به نوبه خود استرالیا را در موقعیتی چالش‌برانگیز قرار داده است که بین اتحاد امنیتی خود با ایالات متحده و منافع اقتصادی آن

1. Dinh, T. H.

2. Sinaga, Lidya C.

در چین متلاشی شده است. با این حال، استرالیا مجبور نیست یکی را انتخاب کند؛ اما می‌تواند نقش سازنده‌ای در توسعه برخی مصالحه بین واشنگتن و پکن ایفا کند.

«ژو» در مقاله‌ای با نام «قاطعیت فزاینده چین در دریای چین جنوبی» (۲۰۱۵) استدلال می‌کند افزایش قدرت نظامی و نفوذ سیاسی چین در شرق آسیا باعث ایجاد نگرانی و سوءظن در میان برخی از همسایگان آن و واشنگتن شده است. به‌ویژه، قاطعیت فزاینده چین بر حق حاکمیت و حقوق دریایی در دریای چین جنوبی به‌عنوان یک چالش جدی برای وضعیت موجود در منطقه تلقی می‌شود.

«عباس‌زاده فتح‌آبادی و رمضانی» در مقاله مشترکی با نام «سیاست چین در دریای جنوبی؛ سیاست قدرت و نفوذ دریایی» (۱۳۹۶) ادعان می‌دارند چین به دلیل رشد اقتصادی و همچنین نیاز به منابع، در پی گسترش قدرت و نفوذ خود در دریای جنوبی است و این سیاست به تشدید منازعه در روابط چین با کشورهای حوزه پیرامونی این دریا و قدرت‌های ذی‌نفوذ منجر شده است.

نوآوری و تازگی نوشتار حاضر این است که تحقیقات قبلی عمدتاً به مسائل استراتژیک و بحث افزایش قدرت نظامی چین در منطقه پرداخته‌اند؛ ولی نگارنده در مقاله حاضر تلاش دارد موضوعات مربوط به ژئوپلیتیک و ادعای حاکمیت ارضی کشورهای ساحلی در دریای چین جنوبی را مورد بحث و بررسی قرار دهد.

۲-۲. مبانی نظری

با توجه به این‌که برای ارزیابی و تبیین سیاست خارجی چین در دریای چین جنوبی صرفاً نمی‌توان به نظریه خاصی تکیه کرد؛ لذا در ادامه به بررسی و تحلیل ابعاد نظریه‌های رئالیسم تهاجمی، نئولیبرالیسم و هژمونیک پرداخته می‌شود. واقع‌گرایان تهاجمی استدلال می‌کنند ساختار نظام بین‌الملل، دولت‌ها را مجبور می‌کند در یک معضل امنیتی گرفتار شوند؛ جایی‌که آن‌ها برای کسب قدرت و امنیت در میان خود مبارزه می‌کنند. این مبارزه بیانگر تلاش برای برقراری توازن قدرت است. کسب قدرت بیشتر به این معنی است که هیچ دولت دیگری نمی‌تواند آن‌ها را تهدید کند که این امر منجر به یک معضل امنیتی

همیشگی می‌شود. به گفته «مرشایمر»^۱، ساختار نظام بین‌الملل دولت‌ها را مجبور می‌کند قدرت خود را به حداکثر برسانند و از این طریق وارد رقابت امنیتی و جنگ شوند تا اگر شرایط برای آن‌ها مناسب باشد، هژمونی را دنبال کنند (دینه، ۲۰۱۹: ۲۵-۲۴).

واقع‌گرایان تهاجمی استدلال می‌کنند آنارشی دولت‌ها را وادار می‌سازد تا قدرت یا نفوذ نسبی خود را به حداکثر برسانند. دولت‌ها می‌کوشند با به حداکثر رساندن قدرت و نفوذ خود، امنیت خویش را به حداکثر برسانند. آن‌ها به دنبال این هستند موازنه قدرت را با کسب و افزایش قدرت به هزینه رقیب بالقوه خود تغییر دهند. دولت‌ها از ابزارهای متفاوتی مانند؛ اقتصادی، دیپلماسی و نظامی‌گری برای تغییر موازنه قوا در راستای منافع خود استفاده می‌کنند. قدرت‌های بزرگ تمایل دارند در مواجهه با یکدیگر، قانون بازی با حاصل جمع صفر حاکم باشد. حتی اگر یک قدرت بزرگ نسبت به رقبای خود به برتری نظامی دست یابد؛ همچنان تلاش برای افزایش قدرت خود را ادامه خواهد داد. از این رو، تداوم و تعقیب قدرت تنها زمانی متوقف می‌شود که هژمونی تحقق یابد (مرشایمر، ۲۰۱۴، الف: ۳۰). واقع‌گرایان تهاجمی بر این نظر هستند که توانایی‌های نسبی تا حد زیادی به نیت دولت‌ها شکل می‌دهند. هنگامی که دولتی قدرتمندتر می‌شود، می‌کوشد نفوذ خود را افزایش دهد و به حداکثر برساند و محیط بین‌المللی را کنترل نماید. بنابراین دولت‌ها در مواردی که تصمیم‌گیرندگان اصلی آن‌ها تصور کنند توانمندی نسبی کشور بیشتر شده است، راهبردهای تهاجمی را با هدف پیشینه‌سازی قدرت و نفوذ خود دنبال خواهند کرد. بنابراین هر اندازه که قدرت یک دولت افزایش می‌یابد، این دولت به سیاست‌های خارجی تجاوزگرایانه و توسعه‌طلبانه‌تری روی می‌آورد (درج و باقری دولت‌آبادی، ۱۳۹۸: ۶۹).

«فرید زکریا»^۲ یکی از مهم‌ترین نظریه‌پردازان واقع‌گرایی تهاجمی بر این اعتقاد است که براساس شواهد تاریخی، دولت‌ها در شرایطی که به شکلی فزاینده ثروتمند می‌شوند، به ایجاد ارتش‌های بزرگ روی می‌آورند، خود را درگیر مسائل خارج از مرزهایشان می‌کنند و به دنبال افزایش نفوذ بین‌المللی خود می‌روند. در واقع‌گرایی تهاجمی، قدرت مهم‌ترین

1. Mearsheimer, J. J.
2. Farid Zakaria

ابزار رسیدن به هدف و کسب جایگاه هژمون در نظام بین‌الملل است، آنان عمدتاً بر قدرت نظامی و اقتصادی تأکید می‌نمایند؛ چون هر چه قدرت، مزیت و برتری نظامی یک کشور بر دیگران بیشتر باشد؛ ضریب امنیتی آن بالاتر خواهد بود (درج و آقائی، ۱۳۹۶: ۴۳).
نئولیبرال‌ها معتقدند دولت‌ها بر اساس منافع خویش عمل می‌کنند؛ اما دیدگاه خوش‌بینانه‌ای نسبت به همکاری دارند؛

❖ «کوهن»^۱ بیان داشته است «همکاری» کار ساده‌ای نیست و می‌تواند به تنش منجر شود؛ اما دولت‌ها می‌توانند از مزایای همکاری بهره‌مند شوند.

❖ «دانکن اسنایدال»^۲ بر این باور است که اگر سود مطلق، ناشی از همکاری فراوان باشد؛ احتمالاً سود نسبی تأثیر بسیار کمی در همکاری دارد.

همه نئولیبرال‌ها این پیش‌فرض محوری را قبول دارند که نظام بین‌الملل آنارشیک است. از این رو، آنارشیک ویژگی و مشخصه فهم نظام بین‌الملل است که پایه و اساس روابط بین‌الملل را تشکیل می‌دهد. نئولیبرال‌ها باور دارند دولت‌ها مهم‌ترین کنشگران عرصه بین‌الملل هستند. اگرچه ممکن است نئولیبرالیسم به اهمیت بازیگران غیردولتی توجه کند؛ اما آشکارا دولت‌ها را مهم‌ترین بازیگران روابط بین‌الملل می‌داند (مکرمی‌پور و دیگران، ۱۴۰۱: ۱۷۸-۱۷۶).

هژمونی در نظام بین‌الملل به توانمندی ابتکاری دولتی قدرتمند در شیوه مدیریت جهانی و برتری بدون منازعه آن اطلاق می‌شود که از منابع اقتصادی، نظامی، ایدئولوژیک و سیاسی لازم بهره‌برداری می‌کند. قدرت‌های هژمونیک معمولاً از توان خود برای ایجاد مجموعه‌ای از ساختارهای سیاسی، اقتصادی و هنجارهای رفتاری که باعث پیشبرد ثبات در نظام می‌شود، استفاده می‌نمایند و در عین حال، این ساختارها و هنجارها نیز امنیت را در کشورهای هژمونیک تقویت می‌کنند.

«جوزف نای»^۳ هژمونی را یک موقعیت می‌داند و باور دارد:

1. Cohen
2. Duncan Snyder
3. Joseph Nye

«یک کشور به اندازه‌ای قدرتمند است که بر روابط بین کشورها حکومت کند و قصد چنین کاری را نیز داشته باشد. بر اساس این دیدگاه، نظم بین‌الملل از برتری قدرت حاصل می‌شود؛ نه از موازنه. تداوم نظم ایجادشده توسط قدرت مسلط برای حفظ ثبات ضروری است» (پورقیومی، ۱۳۸۸: ۵۳).

همان‌گونه که در بالا ذکر شد، تأکید واقع‌گرایی تهاجمی بر بدخیمی آنارشی بین‌المللی از یک‌سو و از سوی دیگر، برشمردن استراتژی‌های گوناگونی که دولت‌های مختلف برای نیل به اهداف خود از آن‌ها بهره می‌جویند؛ چارچوب مناسبی را جهت تبیین افعال بازیگران درگیر یک مناقشه در اختیار پژوهش‌گر قرار می‌دهد. در حقیقت، بر مبنای مؤلفه‌های مذکور می‌توان به شرح زمینه‌های مناقشه حاکمیتی در دریای چین جنوبی و نقش بازیگران مؤثر در شکل‌گیری و تداوم این مناقشه پرداخت. همان‌گونه که رئالیسم تهاجمی بر آن تأکید دارد، مهم‌ترین هدف کشورها در نظام بین‌الملل، «بقا» است که این مهم، جز با در اختیار داشتن منابع قدرت، محقق نخواهد گردید. منابع ژئوپلیتیکی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و نظامی چین می‌تواند راهگشای تحلیل بخشی از دلایل رفتار توسعه‌طلبانه پکن در دریای چین جنوبی و دستیابی آن به قدرت هژمون در این منطقه باشد. لذا انتخاب این نظریه برای تحلیل سیاست چین در این منطقه ابزار تجزیه و تحلیل مناسبی محسوب می‌شود.

می‌توان بیان کرد که چین به دلیل افزایش قدرت اقتصادی و نظامی در پی گسترش قدرت و نفوذ خود در دریای جنوبی و ساخت‌وساز جزایر در این دریا است و این استراتژی به تشدید منازعه و اختلافاتی در روابط چین با کشورهای حوزه پیرامونی این دریا و قدرت‌های ذی‌نفوذ بین‌المللی در منطقه منجر شده است. تلاش‌های چین برای کنترل و حاکمیت انحصاری بر منابع منطقه و افزایش تحرکات نظامی این کشور که باعث افزایش قدرت منطقه‌ای پکن می‌شود؛ منجر به تهدید کشورهای پیرامونی و حضور وسیع‌تر ایالات متحده جهت متعادل‌سازی قدرت روزافزون پکن در منطقه شده است. افزایش قدرت و کنترل چین بر دریای چین جنوبی در راستای دستیابی این کشور به هژمون منطقه‌ای در آسیا، ضمن تشدید رقابت‌های ایالات متحده و پکن، باعث شکل‌گیری اختلافاتی در سطح منطقه و بین‌الملل شده است.

۳. روش‌شناسی تحقیق

در این پژوهش به توصیف، مطالعه و تجزیه و تحلیل آنچه هست، پرداخته می‌شود. بنابراین، این تحقیق از لحاظ روش اجرا از نوع تحقیقات «توصیفی-تحلیلی» است. با عنایت به ماهیت موضوع مورد پژوهش، روش گردآوری داده‌ها و اطلاعات تحقیق به شیوه کتابخانه‌ای و اینترنتی است.

۴. یافته‌های تحقیق و تجزیه و تحلیل داده‌ها

۴-۱. منافع استراتژیک چین در دریای چین جنوبی

رشد سریع اقتصادی چین در سی سال گذشته به افزایش تقاضای انرژی این کشور منجر شده است. علی‌رغم این‌که چین چهارمین تولیدکننده بزرگ نفت در جهان است؛ این کشور چاره‌ای جز فراتر رفتن از مرزهای خود برای یافتن نفت در سراسر جهان ندارد تا بتواند نیازهای رو به رشد انرژی خود را برآورده کند. بر اساس گزارش اداره اطلاعات انرژی ایالات متحده، چین در سال ۲۰۱۳م. از ایالات متحده به‌عنوان بزرگ‌ترین واردکننده نفت در جهان پیشی گرفت؛ موقعیتی که این کشور برای تقریباً چهل سال در اختیار داشت (وونگ^۱، ۲۰۲۲: ۱۹۷). در چنین شرایطی، اطمینان از تأمین انرژی همچنان در رأس برنامه سیاست خارجی چین باقی می‌ماند؛ زیرا برای حفظ رشد اقتصادی پایدار و ثبات داخلی بسیار مهم است. از آنجایی که امنیت انرژی به‌طور کامل با امنیت اقتصادی ملی چین مرتبط است؛ این موضوع به بخشی جدایی‌ناپذیر از استراتژی جهانی پکن تبدیل شده است.

با توجه به نیاز روزافزون چین به نفت، در میان محققان در بخش مطالعات چین و روابط بین‌الملل اتفاق نظر وجود دارد که چین به‌عنوان بزرگ‌ترین واردکننده نفت جهان دارای منافع استراتژیک مثبتی در دریای چین جنوبی است و حرکت قاطعانه پکن بر سر حق حاکمیت و حقوق دریایی در دریای چین جنوبی برای انرژی، امنیت ملی و اقتصاد آن اهمیت زیادی دارد. در واقع، اساس امنیت انرژی بر دو عنصر مرتبط و به‌هم‌پیوسته استوار می‌باشد که هر دوی آن‌ها برای امنیت انرژی چین اهمیت دارند:

1. Wong, A.

(۱) تأمین انرژی از خلیج فارس،

(۲) امنیت مسیر انرژی (ژو، ۲۰۱۵: ۶).

نفت همچنان بزرگ‌ترین منبع انرژی در آسیای جنوب شرقی است. مصرف نفت طی دوره ۲۰۱۶م. تا ۲۰۴۰م. به میزان ۴۰ درصد رشد می‌کند؛ تقاضای نفت در سال ۲۰۱۶م. از ۴.۷ میلیون بشکه در روز به حدود ۶.۶ میلیون بشکه در روز رسید. مصرف گاز طبیعی در آسیای جنوب شرقی از سال ۲۰۱۶م. تا ۲۰۴۰م. به شدت به میزان ۶۰ درصد افزایش خواهد یافت که عمدتاً به دلیل افزایش استفاده از آن در صنعت و تولید برق است. در سال ۲۰۰۹م.، چین به دومین مصرف‌کننده بزرگ نفت پس از ایالات متحده تبدیل شد و تا سال ۲۰۳۰م. ممکن است به بزرگ‌ترین مصرف‌کننده نفت در جهان تبدیل شود. مصرف گاز طبیعی چین نیز در سال ۲۰۳۰م. به ۶۲۰ میلیارد مترمکعب خواهد رسید (کی^۱، ۲۰۱۹: ۲۲۲).

در این خصوص، چین به‌عنوان یک قدرت رو به رشد، باید دسترسی دائمی به منابع انرژی را تضمین کند تا توسعه سریع رشد خود را حفظ کند. این کشور مانند سایر هم‌تایان خود در شمال شرق آسیا (کره و ژاپن)، نیاز به واردات نفت از آفریقا و خاورمیانه از طریق دریای چین جنوبی دارد. مشکل این است که آن مناطق اغلب در معرض بی‌ثباتی سیاسی هستند که ممکن است دسترسی کشورهای شمال شرق آسیا به منابع انرژی از آن مناطق را به خطر بیندازد. از این رو، نیاز به یافتن منابع جدید در دریای چین جنوبی برای رشد اقتصادی چین ضروری است. این امر نه تنها وابستگی چین به تأمین‌کنندگان سنتی نفت خود یعنی آفریقا، خاورمیانه و اخیراً روسیه را کاهش می‌دهد؛ بلکه می‌تواند از منابع انرژی نزدیک‌تر نیز بهره‌برداری کند (تمیتایو^۲، ۲۰۱۷: ۴).

1. Qi, H.

2. Temitayo, O.



نقشه شماره ۱. موقعیت راهبردی دریای چین جنوبی

از نظر واقع‌گرایان تهاجمی، امنیت کمیاب است و کسب قدرت کافی تضمین می‌کند که سایر کشورها نتوانند چین را تهدید کنند. در این رابطه، چین در تلاش است با تغییر توزیع قدرت موجود، «قدرت»، «نفوذ» و «رشد اقتصادی» خود را به حداکثر برساند؛ همان‌طور که در نقل‌قول زیر مشهود است:

«توازن بین‌المللی قدرت، به‌ویژه از طریق قدرت اقتصادی و موقعیت و نفوذ بین‌المللی رو به رشد قدرت‌های نوظهور و کشورهای در حال توسعه در حال تغییر است» (دینه، ۲۰۱۹: ۳۲).

چین در حال به‌دست آوردن قدرت بیشتر است؛ زیرا منافع آن بیشتر از هزینه‌ها بوده و از سوی دیگر، سلطه غرب در حال کاهش است. رشد اقتصادی که چین تجربه می‌کند؛ پایه و اساس قدرت نظامی آن را گذاشته است. این امر به دولت چین این امکان را داده است تا یک استراتژی توازن داخلی را دنبال کند که بر نوسازی قابلیت‌های نظامی تمرکز دارد؛ زیرا وضعیت در منطقه آسیا و اقیانوسیه در حال بی‌ثباتی بیشتر است (دینه، ۲۰۱۹: ۳۳-۳۲).

در طی یک دهه گذشته، چین تلاش کرده است تأمین‌کنندگان و مسیرهای انرژی خود را متنوع کند تا وابستگی شدید خود به نفت خلیج فارس و تنگه مالاکا را کاهش دهد و امنیت انرژی خود را با توسعه مسیرهای انرژی جدید همچون؛ خطوط لوله میانمار- چین

و ایران، خطوط لوله پاکستان- چین، انتقال نفت خلیج فارس به طرف اقیانوس هند بدون عبور از تنگه مالاکا تقویت کند. مسیر اول با موفقیت تکمیل و مورد بهره‌برداری قرار گرفت و برای مسیر دوم برنامه‌ریزی شده است. تنگه باریک مالاکا به‌عنوان استراتژیک‌ترین ایست بازرسی و حیاتی‌ترین کانال اتصال اقیانوس هند و اقیانوس آرام، برای چین اهمیت اقتصادی، سیاسی و استراتژیک دارد. مدت زمان زیادی است که تنگه‌ها به‌طور انحصاری توسط سنگاپور، مالزی و اندونزی اداره می‌شوند و از مشارکت و مداخله هر کشور دیگری در مدیریت آن جلوگیری می‌کنند. با این حال، پس از حمله ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ م، ایالات متحده اجازه استفاده از پایگاه دریایی چانگی در سنگاپور را برای تقویت همکاری‌های اطلاعاتی و امنیتی ضد تروریسم با کشورهای اطراف تنگه به‌دست آورد.

حضور نظامی ایالات متحده در تنگه مالاکا به واشنگتن اجازه می‌دهد تا نفوذ قابل‌توجهی بر امنیت مسیر دریایی چین داشته باشد که این امر می‌تواند تهدیدی جدی به‌ویژه برای امنیت انرژی و اقتصادی چین در صورت درگیری با ایالات متحده باشد. در جریان دهمین گفتگوی «شانگری-لا»^۱ در سنگاپور، «لیانگ گوانگلی»^۲ وزیر دفاع چین، برای اولین بار پیشنهاد کرد «چین باید نقش فعال‌تری در مدیریت تنگه مالاکا و امنیت مسیر انرژی داشته باشد» (وستلوند^۳، ۲۰۱۲: ۷). لذا منازعه کشورهای مدعی در دریای چین جنوبی بر سر حاکمیت ارضی می‌تواند تأثیر بسزایی بر انتقال و امنیت انرژی در این منطقه داشته باشد. این امر ضمن تأثیر منفی بر روند رشد و توسعه کشورهای منطقه شرق آسیا، دسترسی این کشورها به منابع انرژی را به خطر می‌اندازد.

از آنجایی که حاکمیت بر دریای چین جنوبی شامل: امنیت ملی، اقتصادی و انرژی چین می‌شود و یکی از منافع اصلی پکن محسوب می‌گردد، بعید است که چین «نبرد ادعای حاکمیت» بر سر دریای چین جنوبی را کنار بگذارد:

اول) حاکمیت چین بر دریای جنوبی چین «معضل مالاکا» را که سال‌ها وجود دارد؛ کاملاً حل می‌کند. حاکمیت چین بر دریای جنوبی چین، ارتش آزادی‌بخش خلق چین را

1. Shangri-La
2. Liang Guangli
3. Westlund, J.

قادر می‌سازد تا پایگاه‌های نظامی بر فراز جزایر پاراسل و اسپراتلی به‌عنوان نقاط استراتژیک برای حفاظت از مسیرهای تجاری و انرژی خود از طریق تنگه مالاکا ایجاد کند. جدا از پایگاه دریایی یولین واقع در نزدیکی دریای چین جنوبی، ارتش آزادی‌بخش خلق چین در سال ۲۰۱۳م. یک پایگاه دریایی عظیم جدید در جزیره هاینان برای زیردریایی‌های هسته‌ای و دومین ناو هواپیمابر خود تأسیس کرد. این دو پایگاه دریایی ارتش آزادی‌بخش خلق در دریای چین جنوبی می‌توانند هرگونه حمایت نظامی و دریایی لازم برای پیشبرد و دفاع از منافع استراتژیک خود را در این منطقه فراهم کنند.

دوم) استقرار نیروی دریایی و هوایی چین در جزایر و آب‌های دریای چین جنوبی برای پیشبرد و دفاع از منافع استراتژیک این کشور در منطقه اطراف اهمیت دارد (سویین و فرول^۱، ۲۰۱۱: ۱۹).

با ادامه صعود چین به سمت جایگاه قدرت بزرگ، این کشور در پیگیری منافع اصلی خود قاطعانه‌تر شده است. منافع اصلی مجموعه‌ای از منافع است که موضوعات غیرقابل‌مذاکره در سیاست خارجی چین را نشان می‌دهد. منافع اصلی دولت چین به‌طور گسترده دربردارنده مولفه‌های زیر است:

- (۱) حاکمیت دولت،
- (۲) امنیت ملی،
- (۳) تمامیت ارضی و اتحاد مجدد ملی،
- (۴) سیستم سیاسی چین،
- (۵) حفاظت یا پادمان‌های اساسی برای تضمین توسعه پایدار اقتصادی و اجتماعی.

دریای چین جنوبی به دلیل وجود منابع طبیعی فراوان یکی از مناطق مورد مناقشه است و یکی از مسیرهای تجاری اصلی جهان است (اورورک^۲، ۲۰۱۹: ۵-۴). همان‌طور که «لئو هوآکینگ»^۳ دریاسالار نیروی دریایی ارتش آزادی‌بخش خلق، می‌گوید: «هر کسی که جزایر

1. Swaine, M. D. And Fravel, M. T.

2. O'Rourke, R.

3. Liu Huaqing

اسپرانتلی را کنترل کند؛ مزایای اقتصادی و نظامی عظیمی به دست خواهد آورد.» از این رو، چشم‌انداز منابع گسترده عامل محرکی است که وضعیت مناقشه را تشدید می‌کند؛ زیرا منابع طبیعی برای تسهیل رشد اقتصادی لازم برای مدعیان بسیار مورد نیاز است. بر اساس اظهارات کارشناسان چینی، ذخایر نفت و گاز پنج برابر بیشتر از آن چیزی است که قبلاً توسط آژانس اطلاعات انرژی ایالات متحده تخمین زده شده بود (برگس^۱، ۲۰۱۶: ۱۱۶).

دولت چین ادعای خود را در دریای چین جنوبی با ایجاد اختلال در تلاش‌های ویتنام یا فیلیپین برای پیمایش‌های لرزه‌ای و اجرای ممنوعیت ماهیگیری در این منطقه به اجرا درآورده است. چین تا آنجا پیش رفته است که کشتی‌های ماهیگیری را توقیف کرده و صید آن‌ها را مصادره کرده و کابل‌های لرزه‌نگاری را قطع کرده است تا اطمینان حاصل شود که هیچ‌یک از مدعیان دیگر نخواهند توانست از منابع موجود سود ببرند. علاوه بر چین، کشورهای در حال توسعه مانند؛ فیلیپین و ویتنام برای تقویت توسعه اقتصادی خود به نفت و گاز نیاز دارند. ویتنام و فیلیپین هر دو در سال ۲۰۱۱م. در موارد جداگانه‌ای برای کشف منابع گاز و نفت در منطقه اقتصادی انحصاری خود تلاش کردند که منجر به درگیری‌های مکرر با چین شد (بوزینسکی^۲، ۲۰۱۲: ۱۴۲). پیامدهای رفتار چین در این حوادث و استفاده این کشور از گشت امنیتی دریایی، نشانه رفتار واقع‌گرایانه تهاجمی پکن است. چین متوجه می‌شود که منافع آن بیشتر از هزینه‌ها است و فیلیپین و ویتنام قادر به مقابله به مثل نیستند؛ زیرا در مقایسه با چین از توانایی‌های نظامی کمتری برخوردارند. این امر باعث می‌شود تا چین فضای کافی برای انجام آنچه که می‌خواهد، انجام دهد؛ زیرا پکن از حقوق دریایی خود محافظت می‌کند و از تجاوز دیگران به قلمروی خود در دریای چین جنوبی جلوگیری می‌کند. پکن اجازه نمی‌دهد منافع خود را در مورد ادعاهای حاکمیتی و ارضی به خطر بیندازد و در این راستا، توانایی نظامی خود را برای دفاع از منافع ملی خود افزایش می‌دهد. تاکنون، منافع اصلی در درجه اول به حاکمیت و مسائل سرزمینی مانند؛ تایوان، تبت و سین کیانگ مرتبط بوده است. با این وجود، مناقشه دریای چین جنوبی،

1. Burgess, S.F.
2. Buszynski, L.

اهمیتی را که دولت چین برای منطقه قائل است، برجسته کرده است. حق حاکمیت و ادعاهای سرزمینی چین مبتنی بر حقوق تاریخی است و این ادعا با «خط نه خط تیره» ای که جزایر پاراسل و اسپراتلی را در بر می‌گیرد؛ پشتیبانی می‌شود (فرول^۱، ۲۰۱۱: ۲۹۳).

۲-۴. ادعای حق حاکمیت چین بر دریای چین جنوبی

بر اساس متون و اسناد موجود، ادعای حاکمیت چین عمدتاً مبتنی بر کشف تاریخی، اشغال و حکومت است. نقشه‌های باستانی و سوابق رسمی نشان می‌دهد حاکمیت چین بر دریای چین جنوبی را می‌توان به سلسله‌های زیر بازگرداند:

❖ هان (۲۲۰-۲۰۶ پس از میلاد)،

❖ تانگ (۹۰۶-۶۱۸ پس از میلاد)،

❖ سونگ (۱۲۷۹-۹۶۰ پس از میلاد)،

❖ مینگ (۱۶۴۴-۱۳۶۸ پس از میلاد).

سفیر چین (در زمان سلسله چینگ، ۱۶۴۴-۱۹۱۲ پس از میلاد) در بریتانیای کبیر، در سال ۱۸۷۶م. و در طول جنگ‌های تریاک، حاکمیت کشورش را بر اساس این نقشه‌های باستانی اعلام کرد. با این حال، چین یک تیم نظرسنجی آلمانی را در سال ۱۸۸۳م. در اسپراتلی‌ها تبعید کرد. بر اساس حقوق بین‌الملل مدرن، هر کشوری که ادعای حاکمیت بر هر سرزمینی که کشف می‌شود، را دارد؛ باید شواهدی مبنی بر اسکان دائمی ارائه کند؛ اما چین استدلال می‌کند که ادعای حاکمیت نمادین قبلاً در عصر بزرگ اکتشاف کافی بود و نیاز به استقرار دائمی و تملک واقعی تنها در قرن ۱۸ آغاز شد (ژو، ۲۰۱۵: ۴۶). در قرن بیستم، چین عملاً دو جزیره اصلی را در پاراسلز و اسپراتلی‌ها- به ترتیب یونگ شینگ و تایپینگ - اشغال کرد؛ با این استدلال که اشغال مؤثر دو جزیره اصلی در دریای چین جنوبی در مورد سایر جزایر غیرقابل سکونت (صخره‌ها و جزایر مرجانی) نیز اعمال می‌شود. مانند مورد اندونزی یا کانادا که جزایر خالی از جمعیت آن‌ها به هیچ‌وجه بر

1. Fravel, T.

حاکمیت آن‌ها تأثیر نمی‌گذارد. از این رو، چین به‌طور مداوم اصرار داشته است که ادعاهای حاکمیتی آن بر جزایر و حقوق دریایی آن در دریای چین جنوبی نباید تحت تأثیر یک الزام غیرمنطقی برای حل و فصل دائمی قرار گیرد. ادعای حق حاکمیت چین بر دریای جنوبی چین عمدتاً به دکترین «خط نه خط تیره»^۱ وابسته است که در نقشه چینی در سال ۱۹۴۷ م. منتشر شد و حاکمیت و حقوق دریایی خود را بر تمام جزایر و آب‌های منطقه «خط نه خط تیره» اعلام کرد؛ اگرچه پکن رسماً نقشه جدیدی را در سال ۲۰۱۴ م. با استفاده از ده خط تیره به‌عنوان مرز منتشر کرد (فنگ و هی، ۲۰۱۸: ۱۳۸).



نقشه شماره ۲. ادعاهای همپوشانی حاکمیتی چین در دریای چین جنوبی (آلنزی، ۲۰۲۰: ۱۵)

نقشه (۲) ادعاهای همپوشانی حاکمیتی در دریای چین جنوبی را نشان می‌دهد که ادعاهای چین بر اساس دکترین «خط نه خط تیره» قرمز است. منطقه‌ای که با خط آبی مشخص شده است؛ بر اساس منطقه اقتصادی انحصاری ۲۰۰ مایل دریایی کنوانسیون

۱. یک نقشه دریایی است که ادعاهای حاکمیتی چین بر جزایر و حقوق دریایی آن در دریای چین جنوبی را نشان می‌دهد که به چین حقوق تاریخی در این آبراهه استراتژیک را می‌دهد (دینه، ۲۰۱۹: ۲۹).

سازمان ملل متحد در مورد حقوق دریاها است که به طور جداگانه با ادعاهای حاکمیتی ویتنام، فیلیپین، مالزی، برونئی و اندونزی مرتبط است. جزایری که به عنوان نقاط سبز مشخص شده‌اند؛ جزایری هستند که حاکمیت آن‌ها در پاراسل و اسپراتلی بین چین و سایر کشورهای آسیه آن مورد مناقشه است. از سال ۱۹۹۶م. چین خطوط مبنا را برای پاراسل ترسیم کرد؛ اما برای اسپراتلی‌ها موفق به انجام این کار نشد. از آنجایی که ادعاهای چین در مورد وضعیت قانونی و حقوق دریایی «خط نه خط تیره» مبهم باقی مانده است؛ شواهدی دال بر ادعاهای حاکمیت قاطعانه آن یافت می‌شود (ژو، ۲۰۱۵: ۳).

از سال ۲۰۰۹م. چین به طور فزاینده‌ای حاکمیت خود را بر دریای چین جنوبی با اجرای ممنوعیت ماهیگیری سالانه، انجام گشت‌های منظم دریایی و انجام بررسی‌های علمی و تمرین‌های نظامی در جزایر و آب‌های مورد مناقشه دریای چین جنوبی اعلام کرده است. به‌ویژه، اجرای قانون دریایی چین در جزایر و آب‌های مورد مناقشه باعث افزایش تنش بین چین و ویتنام شد. درگیری بین قایق‌های گشت چین و کشتی‌های اکتشاف نفت ویتنامی که در سال ۲۰۱۱م. رخ داد؛ توجه گسترده‌ای را به خود جلب کرد. بدیهی است که اقدام چین ظاهراً پاسخی به اکتشاف یک‌جانبه ویتنام در حوزه نفت و گاز در منطقه مورد مناقشه است؛ درحالی‌که پیشنهاد چین برای «کنار گذاشتن اختلافات؛ اکتشاف مشترک» برای منابع طبیعی زیر دریا در دریای چین جنوبی توسط ویتنام نادیده گرفته یا رد شد. «کوی تیانکای»^۱ معاون وزیر امور خارجه چین، در مورد حادثه‌ای که در آب‌های مورد مناقشه رخ داد؛ خاطرنشان کرد:

«کشورهایی که جزایر تحت حاکمیت سایر کشورها را با ابزارهای غیرقانونی اشغال کرده‌اند؛ چه کسانی هستند؟ مطمئناً چین نبود. چه کسانی بیشترین تلاش را برای اکتشاف منابع نفت و گاز در منطقه انجام داده‌اند؟ مطمئناً چین نبود. چه کسانی...علیه ماهیگیران کشورهای دیگر به زور متوسل شد؟ باز هم، مطمئناً این چین نبود» (دورفی^۲، ۲۰۱۱: ۶).

1. Koi Tiankai
2. Durfee, D.

بر اساس کتاب سفید «توسعه صلح‌آمیز چین در سال ۲۰۱۱» که توسط شورای دولتی چین منتشر شد؛ منافع اصلی صراحتاً به این صورت مشخص می‌شوند:

- (۱) حاکمیت دولت،
- (۲) امنیت ملی،
- (۳) تمامیت ارضی،
- (۴) اتحاد ملی،
- (۵) نظام سیاسی چین که بر اساس قانون اساسی و ثبات اجتماعی کلی ایجاد شده است،

(۶) پادمان‌های اساسی برای تضمین توسعه پایدار اقتصادی و اجتماعی.

تعریف چین از آنچه که منافع اصلی آن را تشکیل می‌دهد؛ نه‌تنها قاطعیت فزاینده این کشور را در مورد حاکمیت مورد مناقشه نشان می‌دهد؛ بلکه اعتماد و اراده فزاینده پکن را برای دفاع از منافع استراتژیک خود در دریای چین جنوبی نشان می‌دهد. در ژوئیه ۲۰۱۲م، مجلس ملی ویتنام قانونی را تصویب کرد که در آن مرزهای دریایی ویتنام شامل؛ جزایر پاراسل و اسپراتلی مجدداً تعریف شد. در پاسخ به اقدام ویتنامی‌ها، شورای دولتی چین تأسیس شهر جدید سانشا در سطح استان را تصویب کرد که جزایر پاراسل و اسپراتلی را در همان ماه ژوئیه پوشش می‌داد. این امر تنها یکی از نمونه‌های اخیر افزایش قاطعیت چین بر حاکمیت خود در دریای چین جنوبی است. درحالی‌که گشت‌های دریایی و هوایی چین در سال ۲۰۱۲م. در جزایر و آب‌های منطقه مورد مناقشه اسپراتلی‌ها مستقر شدند تا حق حاکمیت و حقوق دریایی خود را حفظ کنند؛ فیلیپین اعتراض شدیدی را علیه اقدام تهاجمی چین ابراز کرد. در واکنش به اعتراض فیلیپین، «گنگ یانشنگ»^۱ سخنگوی وزارت دفاع چین، بیان داشت:

«چین قاطعانه با هرگونه رفتار تحریک‌آمیز نظامی از سوی کشورهای دیگری که ادعای مالکیت اسپراتلی را دارند؛ مخالفت خواهد کرد. عزم و اراده نظامی چین برای دفاع از

حاکمیت ارضی و حفاظت از حقوق و منافع دریایی پکن محکم و تزلزل‌ناپذیر است» (پرلز^۱، ۲۰۱۵: ۶).

این موضوع به وضوح نشان می‌دهد که چین مایل به استفاده از زور برای پیشبرد و حفاظت از حاکمیت ملی و تمامیت ارضی خود است و آشکارا نشان‌دهنده موضع قاطعانه فزاینده پکن در قبال حق حاکمیت و حقوق دریایی آن در دریای چین جنوبی است. از سال ۲۰۱۴م، چین ساخت جزایر مصنوعی بر فراز منطقه مورد مناقشه اسپراتلی‌ها را افزایش داده است که باعث تشدید تنش‌ها در دریای چین جنوبی و جلب توجه گسترده بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی شده است. در اکتبر ۲۰۱۵م، دادگاه دائمی داوری در لاهه حکمی صادر کرد که صلاحیت رسیدگی به پرونده‌ای را که در سال ۲۰۱۳م. توسط فیلیپین علیه ادعاهای چین مطرح شده بود، دارد؛ اما این رأی توسط چین تحریم شده است. اوضاع در چند دهه گذشته نسبتاً آرام باقی مانده بود و عناصر اصلی اختلافات عمدتاً بر جنبه‌های اقتصادی مانند؛ دسترسی به نفت و گاز و همچنین ماهی‌گیری و سایر منابع اقیانوس متمرکز است. پس از انجام یک سری اصلاحات اقتصادی جامع، چین با موفقیت در سیستم اقتصادی جهان ادغام شده و رشد اقتصادی سریع خود را در سی سال گذشته حفظ کرده است (ژو، ۲۰۱۵: ۵-۶).

بر اساس گزارش صندوق بین‌المللی پول، چین در سال ۲۰۱۴م. از آمریکا به‌عنوان بزرگ‌ترین اقتصاد جهان از نظر برابری قدرت خرید پیشی گرفت. ظهور چین به‌عنوان یک قدرت جهانی واقعی است که نظم منطقه‌ای موجود و پویایی در حال ظهور روابط بین‌الملل در شرق آسیا را تغییر می‌دهد. وضعیت رو به رشد اقتصادی و نظامی چین اساساً توازن قوا در منطقه را تغییر داده است. از آنجایی که حاکمیت بر دریای چین جنوبی اهمیت زیادی برای امنیت اقتصادی، انرژی و ملی چین دارد؛ قدرت رو به رشد اقتصادی، سیاسی و نظامی این کشور، این امکان را فراهم می‌آورد تا پکن منافع اصلی خود مانند؛ حاکمیت دولت، امنیت ملی و تمامیت ارضی را پیش ببرد و با استفاده از ابزارهای دیپلماتیک،

1. Perlez, J.

اقتصادی، سیاسی و نظامی از آن دفاع کند (وونگ، ۲۰۲۲: ۱۹۷). بنابراین بر اساس نظریه واقع‌گرایی تهاجمی می‌توان گفت؛ دستیابی به امنیت مطلق مهم‌ترین خواسته قدرت‌های بزرگ محسوب می‌شود که این امر تنها از طریق قدرت و دستیابی به هژمون قابل تحصیل است. قدرت‌های بزرگ، بازیگران اصلی نظام بین‌الملل هستند و در یک محیط آنارشیک‌گونه به دنبال حفظ بقا و حاکمیت سرزمینی و نیز افزایش قدرت خود می‌باشند و لذا در طرح و برنامه‌ریزی سیاست خارجی خود، تلاش دارند نسبت به دیگر بازیگران به برتری برسند.

۳-۴. تلاش چین برای دستیابی به قدرت هژمون در آسیا

رفتار قاطعانه چین در دریای چین جنوبی بیانگر این است که چین یک قدرت تجدیدنظرطلب است که به دنبال هژمونی منطقه‌ای در آسیا است. در این راستا، دریای چین جنوبی نقش حیاتی برای چین در دستیابی به هژمونی منطقه‌ای ایفا می‌کند. هژمونی منطقه‌ای چین به شدت به قدرت اقتصادی آن بستگی دارد. در این میان، دریای چین جنوبی با ذخایر عظیم نفت و منابع طبیعی خود از اهمیت به‌سزایی برای چین برخوردار است. علاوه بر این، بیشتر تجارت چین از جمله محموله‌های نفتی از دریای چین جنوبی عبور می‌کند که این موضوع نقش اساسی در قدرت منطقه‌ای چین ایفا می‌کند (فرول، ۲۰۱۱: ۲۹۶).

نظریه‌پردازان رئالیسم تهاجمی استدلال می‌کنند چین به‌عنوان یک قدرت در حال ظهور، احتمالاً رفتار متفاوتی با سایر هم‌نوعان خود در طول تاریخ نخواهد داشت و با گسترش توانمندی‌های اقتصادی و نظامی آن، قاطع‌تر می‌شود. به‌عنوان مثال، «مرشایمر» انتظار دارد تا زمانی که چین به انباشت قدرت خود ادامه دهد؛ «به شدت متمایل به تبدیل شدن به یک هژمون واقعی» مانند همه هژمون‌های بالقوه قبلی باشد. این بدان معناست که این کشور «یک قدرت خواهان وضع موجود نیست؛ بلکه یک دولت متجاوز خواهد بود که مصمم به دستیابی به هژمونی منطقه‌ای است». آن‌ها تأکید می‌کنند گذار چین از یک کشور فقیر و درحال توسعه به کشوری نسبتاً ثروتمندتر منجر به «سیاست خارجی قاطعانه‌تر» از سوی

پکن خواهد شد (کیم^۱، ۲۰۱۵: ۱۱۳). جای پای محکم چین در دریای چین جنوبی، گسترش مانورهای دریایی چین را در دریاها و آسیای تظمین می‌کند. گسترش قدرت دریایی چین، این کشور را قادر می‌سازد تا بر اقتصاد آسیا و مسیرهای تجاری در آسیا تسلط یابد و همچنین اختلافات مربوط به حاکمیت خود از جمله در دریای جنوبی و شرقی چین را با توسل به زور و جنگ حل کند. مهم‌تر از همه، این امر چین را قادر می‌سازد تا نفوذ خود را فراتر از آسیا گسترش دهد تا به هژمونی جهانی دست یابد (کونتییج^۲، ۲۰۱۵: ۲۹۶). علاوه بر این، حضور قدرتمند نیروی دریایی چین در دریای چین جنوبی تا حد زیادی کل توازن قدرت نظامی را به نفع چین تغییر خواهد داد. به این دلایل، دریای چین جنوبی برای چین برای دستیابی به هژمونی کامل منطقه‌ای بسیار حیاتی است که این امر، ضمن به چالش کشیدن اهرم‌های رزمی ایالات متحده و متحدان آن در آسیا، می‌تواند به توسعه جای پای نفوذ منطقه‌ای پکن در آسیا کمک نماید.

«شی جین پینگ»^۳ رئیس جمهور چین، نقطه عطفی در تاریخ سیاست خارجی چین است. وی با عزمی برگشت‌ناپذیر برای رقابت بر سر برتری نظام بین‌المللی به قدرت رسید. از سال ۲۰۱۳ م، پینگ برای دستیابی به هژمونی کامل منطقه‌ای در آسیا، طرح ابتکار راه ابریشم و بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیایی را آغاز کرده است (آتاکا^۴، ۲۰۱۶: ۸۰). این شواهد نشان می‌دهد دریای چین جنوبی ستون اصلی شی جین پینگ برای دستیابی به هژمونی منطقه‌ای است.

«مورتون»^۵ تأکید دارد تلاش چین برای رهبری منطقه‌ای و جهانی تحت رهبری شی جین پینگ، هژمونی دریای چین جنوبی را به هر قیمتی ضروری می‌کند. برای مثال، بدون این هژمونی، چین یک قدرت دریایی جهانی نخواهد داشت که برای دستیابی پکن به جایگاه ابرقدرت جهانی ضروری است. اولین نشانه آشکار از گسترش حضور دریایی چین

-
1. Kim, J.
 2. Kuntic, D.
 3. Xi Jinping
 4. Ataka, H.
 5. Morton

در دریای چین جنوبی در مقاله سفید با عنوان استخدام متنوع نیروهای مسلح چین در سال ۲۰۱۳م. افشا شد که در آن تصریح شده است نیروهای دریایی چین باید وظایف و استراتژی‌های خود را برای حفاظت از منافع دریایی چین گسترش دهند. استراتژی نظامی چین در سال ۲۰۱۵م. همچنین تلاش چین را برای حضور گسترده‌تر دریایی در دریای چین جنوبی جهت محافظت از منافع اصلی و حاکمیت دریایی خود آشکار کرده است (آلنزی، ۲۰۲۰: ۵).

پکن برای تأمین امنیت خطوط حیاتی انرژی از طریق استقرار زنجیره‌ای از پایگاه‌ها در کنار مسیرهای راهبردی انرژی دریایی منتهی به چین دست به تلاش گسترده‌ای زده است. تلاش‌های مداوم پکن در دریای جنوبی و شرقی چین در تقابل با نیروی دریایی آمریکا و متحدان منطقه‌ای واشنگتن محسوب می‌شود که در اطراف جمهوری خلق چین مستقر هستند. اقدامات چین برای توسعه پایگاه‌های دریایی در این آبراه‌های استراتژیک و تلاش برای گسترش قلمروی قدرت و نفوذ دریایی خود می‌تواند کمک شایانی به تسلط و هژمونی پکن بر پهنه‌های آبی در شرق آسیا نماید که این امر تهدیدی استراتژیک برای ایالات متحده و متحدان آن در منطقه محسوب می‌شود.

درواقع، این دو سند عزم چین را برای «تضعیف حضور نیروی دریایی ایالات متحده یا بازدارندگی آن از مداخله بیشتر در جزایر مستقل چین در دریای چین جنوبی که با یک استراتژی متعادل‌سازی مجدد تقویت می‌شود» را نشان می‌دهد. به همین دلیل است که چین در سال ۲۰۱۳م. یک منطقه شناسایی دفاع هوایی در جزیره سنکاکو ایجاد کرد. همچنین، در دسامبر ۲۰۱۵م.، چین برای اولین بار ناو هواپیمابر لیائونینگ را به آب‌های دریای چین جنوبی انداخت. در همان سال، چین فرمانی را صادر کرد که تمامی نهادهای دریایی را در یک نهاد اداری که مستقیماً تحت نظارت پکن قرار دارد؛ گردآوری می‌کند. علاوه بر این، در فوریه ۲۰۱۶م.، چین موشک‌های زمین به هوای پیشرفته از نوع «اچ.کیو-۹»^۱ را در جزیره مورد مناقشه وودی در دریای چین جنوبی راه‌اندازی کرد. در مه و آگوست ۲۰۱۶م.، چین دو تمرین نظامی بزرگ در دریای چین جنوبی برای نمایش قدرت برگزار کرد. علاوه بر

این، چین ده‌ها کشتی جنگی و کشتی‌های گشتی را در دریای چین جنوبی برای تسلط بیشتر و توسعه قدرت منطقه‌ای افزایش داد (اندرسون و چا، ۲۰۱۷: ۶۰۶).

واشنگتن روزبه‌روز به ایفای نقش و گسترش حضور خود در دریای چین جنوبی مشتاق‌تر می‌شود و در تلاش است تا حلقه کمربند محاصره چین به مرور فراگیر شده و گسترش یابد. «مایکل کالینز»^۲ معاون عملیات سازمان سیا در شرق آسیا معتقد است کوتاهی در جلوگیری از توسعه‌طلبی چین در دریای جنوبی چین به این معنا است که آمریکا عملاً با چالش «کریمه‌ای جدید در شرق» روبه‌رو خواهد شد. به لحاظ نظری، استفاده از زور، همیشه نزد تصمیم‌گیرندگان چینی جایگاه ویژه‌ای داشته است. این گفته مائو که «قدرت از لوله توپ خارج می‌شود و این‌که سیاست با توپ کنترل می‌شود»، مؤید این نکته است. بنابراین، همواره باید به این موضوع توجه کرد که از دید مقامات چینی؛ قدرت و زور ابزار مشروعی برای دستیابی به اهداف سیاست داخلی و خارجی قلمداد می‌شود. آن‌ها همواره بر استفاده از زور برای نیل به طیف گسترده‌ای از هدف‌های خود تأکید کرده‌اند؛ اگرچه اعمال و به‌کارگیری آن همواره به تعویق افتاده است (وثوقی و دیگران، ۱۳۹۷: ۳۴).

«آلنزی» بیان کرده است قلدری‌کردن چین از سال ۲۰۱۳م. علیه کشورهای مورد مناقشه مانند؛ جلوگیری از ماهیگیری کشتی‌های همسایه و فعالیت‌های عملیاتی این کشور در جزایر مورد مناقشه؛ به رویکردی سنجیده از سوی پکن برای تحمیل حق حاکمیت خود بر ادعاهایش در دریای چین جنوبی به‌صورت واقعی تبدیل شده است (آلنزی، ۲۰۲۰: ۶-۵). این موضوع ضمن افزایش منازعات کشورهای ساحلی بر سر ادعای حاکمیت ارضی در دریای چین جنوبی، بیانگر قاطعیت فزاینده پکن در منطقه و شکل دادن معادلات و نظم منطقه‌ای به نفع خود و متحدان منطقه‌ای در شرق آسیا محسوب می‌شود.

پروژه احیاء و ساخت جزایر مصنوعی یا سیاست توسعه‌طلبی خطرناک‌ترین سیاست چین برای تشدید کنترل خود بر جزایر مورد مناقشه یا در بهترین حالت برای تقویت

1. Anderson, N. D. And Victor D. Cha

2. Michael Collins

ادعاهای حاکمیتی خود تحت نقشه «خط نه خط تیره» است. سیاست توسعه‌طلبی نوعی قلدری و تحمیل سیاست عملی را نیز مدنظر دارد. باین‌حال، چین معمولاً آن را به بهانه‌های متعددی توجیه می‌کند. به‌عنوان مثال، کشورهای مورد مناقشه، به‌ویژه فیلیپین، ویتنام و مالزی نیز فعالیت‌های احیاء را انجام داده‌اند. به هر حال، از سال ۲۰۱۳م، چین فعالیت‌های احیای بی‌سابقه‌ای به‌ویژه در جزیره‌های مرجانی اسپراتلی و پاراسل انجام داد.

چین طی سال‌های ۲۰۱۳م. تا ۲۰۱۵م. موفق شده است بیش از ۳۲۰۰ هکتار از صخره‌های مرجانی در اسپراتلی و سایر جزایر مرجانی را برای تشکیل جزایر مصنوعی بزرگ بازیابی کند. در آوریل ۲۰۱۵م، بیم آن می‌رفت تحکیم چنین ادعاهای ارضی چین به «فناندسازی» آسیای جنوب شرقی منجر شود. مهم‌تر از همه، چین از این جزایر مصنوعی برای ارتقاء وضعیت نظامی خود در دریای چین جنوبی استفاده می‌کند. چین از سال ۲۰۱۵م، جزایر مصنوعی را با قابلیت‌های نظامی پیشرفته مانند؛ رادارها، ضد هوایی و فرودگاه‌ها مجهز کرده است. واقعیت این است که استراتژی تهاجمی شی جین پینگ در دریای چین جنوبی نشان داده است این منطقه نقش مهمی در تلاش پینگ برای هژمونی منطقه‌ای ایفا می‌کند. از سوی دیگر، استراتژی وی ثابت می‌کند که دریای چین جنوبی در واقع هسته اصلی رقابت ایالات متحده و چین برای هژمونی جهانی است. بنابراین، سیاست تعادل مجدد واشنگتن تا حد زیادی بر تضعیف استراتژی چین در دریای چین جنوبی متمرکز شد (یوشیهارا و هلمز^۱، ۲۰۱۸: ۱۱۶).

مرشایمر با مشاهده تاریخ ایالات متحده استدلال می‌کند ایالات متحده مطلقاً هژمونی منطقه‌ای را نمی‌پذیرد. این کشور به شدت سعی در تضعیف آن برای حفظ موقعیت جهانی خود دارد. به‌عنوان مثال، ایالات متحده برای تضعیف آلمان نازی و ژاپن در جنگ جهانی دوم مداخله کرد. به همین ترتیب، یک استراتژی مهار را برای تضعیف قدرت اتحاد جماهیر شوروی اتخاذ کرد. بنابراین، مرشایمر ادعا می‌کند که واشنگتن هرگز نمی‌پذیرد که چین یک هژمونی منطقه‌ای در آسیا است و به شدت تلاش خواهد کرد تا آن را در آسیا مهار یا تضعیف کند (مرشایمر، ۲۰۱۴ ب: ۶).

بر اساس مفروضات نظری واقع‌گرایی تهاجمی می‌توان گفت؛ کشورها در عرصه بین‌الملل برای افزایش ضریب امنیت ملی خود پیوسته به دنبال افزایش قدرت و نفوذ خود هستند که در این رابطه، چین به احیاء جزایر مختلفی پرداخته است تا بتواند تجهیزات نظامی و سامانه‌های موشکی خود را در این جزایر مستقر کند و به این ترتیب، حوزه نفوذ و همچنین حضور خود را گسترش دهد.

۴-۴. سیاست خارجی چین نسبت به دریای چین جنوبی

استراتژی چین در قبال دریای چین جنوبی طی چندین دهه ثابت بوده است. جمهوری خلق چین مدت‌هاست که بر اساس حضور و فعالیت تاریخی خود در منطقه دریایی ادعای حاکمیت بر تقریباً تمام جزایر، صخره‌ها و جزایر مرجانی را داشته است. ادعاهای جمهوری خلق چین با ادعاهای سرزمینی جمهوری چین در مورد تایوان مطابقت دارد. در واقع، جمهوری خلق چین نقشه معروف «زبان گاو» یا «خط نه خط تیره» خود را از جمهوری چین به ارث برده است. درحالی‌که پکن به دنبال استفاده از ابزارهای قانونی برای تقویت ادعاهای ارضی خود در مورد آب‌های دریای چین جنوبی بوده است؛ دلیل اصلی ادعای آن تاریخی است. «ژو فنگ»^۱ مدیر مرکز مطالعات بین‌الملل در دانشگاه نانجینگ چین، رویکرد پکن را مبتنی بر «بنیادگرایی تاریخی» توصیف کرده است. فنگ این رویکرد چینی را در مقابل رویکرد ایالات متحده قرار می‌دهد که وی آن را «بنیادگرایی قانونی» می‌نامد. استراتژی چین در قبال دریای چین جنوبی برای چندین دهه به گونه‌های مختلف به‌عنوان استراتژی «تأخیر»، «قاطعیت خزنده» یا «تعارض با شدت آهسته» توصیف شده است. در این استراتژی، چین یک رویکرد بلندمدت تدریجی را اتخاذ کرد تا ادعاهای خود را در مورد ویژگی‌ها تا حد امکان کم‌اهمیت بهبود بخشد. حداقل از دهه ۱۹۷۰م، چین به‌طور فرصت‌طلبانه جزایر و صخره‌ها را به زور اشغال کرده است (مثلاً جزایر پاراسل در ۱۹۷۴م. و جزایر اسپراتلی در سال ۱۹۸۸م.) و در موارد دیگر بدون مخالفت (مثلاً ریف شیطان‌ی در

سال ۱۹۹۵م.) و همچنین به‌طور مخفیانه از طریق ساخت استحکامات، اسکله‌ها و باندهای فرودگاه، تسلط خود را بر سازه‌هایی که قبلاً اشغال کرده است؛ تقویت می‌کند (فنگ و هی، ۲۰۱۸: ۱۳۲).

در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ میلادی برای بخش‌هایی از دهه ۱۹۹۰ و در بیشتر دهه‌های ۲۰۰۰، چین در اجرای استراتژی درگیری با شدت آهسته به‌گونه‌ای موفق بود که از بحث و جدل یا مقاومت زیاد جلوگیری کرد. با این حال، تا سال ۲۰۱۰م، استراتژی چین در دریای چین جنوبی به‌طور فزاینده‌ای مبتنی بر «کمتر درگیری با شدت آهسته» بود؛ به این معنا که اقدامات چین برجسته‌تر و قاطع‌تر بود؛ بنابراین مدعیان آسیای جنوب شرقی به‌طور فزاینده‌ای نگران و آماده واکنش بودند. اما مدعیانی مانند؛ فیلیپین و ویتنام از رویارویی مستقیم با چین چه به‌صورت فردی و چه به‌صورت جمعی به دلیل عدم توازن قابل توجه قدرت محتاط بودند. در عوض، آن‌ها ترجیح دادند که ایالات متحده را برای به چالش کشیدن علنی پکن در این مورد تحت فشار قرار دهند. در نتیجه، موضوع دریای چین جنوبی به یک مسئله بحث‌برانگیز در روابط ایالات متحده و چین تبدیل شد. پکن لفاظی بلندمرتبه واشنگتن در مورد حمایت از اصل آزادی کشتیرانی را بهانه‌ای برای مداخله در دریای چین جنوبی می‌داند. به گفته یکی از محققان چینی، «اختلافات دریایی به منبع فزاینده ناامنی در شرق آسیا تبدیل شده است». علل این اختلافات متفاوت است و با دخالت بازیگران خارجی پیچیده‌تر می‌شود. نکته قابل توجه از دیدگاه چینی، «مداخله سستی ایالات متحده در معادلات دریای چین جنوبی از عوامل اصلی اختلافات دریایی این منطقه است» (گلدشتاین و منسفیلد^۱، ۲۰۱۲: ۱۳۴).

ظهور چین و افزایش قدرت و نفوذ اقتصادی، نظامی و سیاسی و صعود به سطح جهانی باعث افزایش ترس و واکنش ناخودآگاه در ایالات متحده شده است. دولت «دونالد ترامپ»^۲، چین را به‌عنوان یک قدرت تجدیدنظرطلب توصیف می‌کرد که به دنبال هژمونی منطقه‌ای در هند و اقیانوسیه و در درازمدت دارای هدف برتری جهانی است. ترامپ با

1. Goldstein, A. And Mansfield, E.
2. Donald Trump

بستن تعرفه‌های تجاری بر کالاهای چینی اقدام به راه‌اندازی جنگ تجاری گسترده‌ای علیه چین کرد. با روی کار آمدن بایدن در آمریکا، افزون بر حضور گسترده‌تر ایالات متحده در شرق آسیا و توسعه اتحادها و ائتلاف‌سازی علیه قدرت‌یابی پکن در منطقه، جنگ تجاری آمریکا علیه پکن نیز تداوم پیدا کرد. واکنش چین در دوران ریاست جمهوری شی جین پینگ، افزایش فعالیت‌های خود در دریای چین جنوبی بوده است. از دسامبر ۲۰۱۳م، پکن برنامه عظیم احیای زمین را آغاز کرده است. در مجموع، بیش از ۲۹۰۰ هکتار به هفت جزیره از هشت جزیره اشغال‌شده توسط چین در مجمع‌الجزایر اسپراتلی اضافه شده است. علاوه بر این، کشتی‌های مجری قانون دریایی جمهوری خلق چین به شدت ادعاهای چینی را با مجموعه‌ای هماهنگ از نمایش زور از جمله آزار، اخراج و ضرب و شتم قایق‌های ماهیگیری و سایر کشتی‌ها از کشورهای مدعی، پیش بردند. قابل توجه‌ترین نمایش قدرت هماهنگ جمهوری خلق چین در می ۲۰۱۴م. زمانی رخ داد که ده‌ها قایق ماهیگیری، کشتی‌های گارد ساحلی و هفت کشتی جنگی نیروی دریایی ارتش آزادی‌بخش خلق حلقه‌های حفاظتی متحدالمرکزی را در اطراف سکوی نفتی غول‌پیکر خود با نام «هایانگ شیو-۹۸۱» در ۱۲۰ مایلی سواحل ویتنام تشکیل دادند. این اکتشاف از قبل با تاریخ شروع و پایان مشخص اعلام شد. این مانور با هماهنگی و به خوبی اجرا شد؛ اگرچه تمرین حدود یک ماه زودتر به پایان رسید؛ اما نه قبل از اینکه حدود ۳۰ کشتی ویتنامی با ناوگان چینی مقابله کنند. این صحنه یک نمایش واضحی از قدرت قاطع پکن بود (تایر، ۲۰۱۴: ۵). عوامل متعددی در سیاست‌های قاطعانه شی جین پینگ در دریای چین جنوبی نقش دارند:

نخست این‌که، تحولات خارجی اخیر، چین را به اتخاذ موضع قاطع‌تری در دریای چین جنوبی سوق داده است. همان‌طور که توسط «ژانگ»^۲ استدلال شد؛ این تحولات تا حدی نتیجه موضع معتدل‌تر پکن در گذشته است؛ موضعی که نتوانست به‌طور مؤثر از حاکمیت و منافع دریایی چین در برابر اختلالات تشدید شده توسط سایر مدعیان محافظت کند.

1. Thayer, C.

2. Zhang

چین معتقد است که بیانیه رفتار طرفین در دریای چین جنوبی تعداد فزاینده‌ای از شرکت‌های نفتی خارجی را قادر به بهره‌برداری از منابع انرژی دریای چین جنوبی کرده است و ماهیگیری توسط کشتی‌های خارجی را که منجر به اختلافات فزاینده می‌شود، امکان‌پذیر کرده است؛ چرا که دریای چین جنوبی توسط چین به‌عنوان منطقه ماهیگیری تاریخی خود در نظر گرفته می‌شود (ژو، ۲۰۱۵: ۸). علاوه بر این، ادعاهای تاریخی چین در مورد دریای چین جنوبی بعید است در سیستم حقوقی بین‌المللی مدرن پذیرفته شود. در عین حال، اصرار آن بر ایجاد یک کُد رفتار چندجانبه در دریای چین جنوبی، نگرانی چین را عمیق‌تر کرده است.

دوم این‌که، شی جین پینگ می‌خواهد رهبری خود را با تأکید مجدد بر منافع اصلی و ملی‌گرایی چین تعریف کند. شی نفوذ زیادی در فرایند سیاست خارجی دارد. همان‌طور که توسط «هوانگ»^۱ استدلال می‌شود؛ شی جین پینگ یک رهبر بسیار متفاوت از سلف خود، «هو جین تائو»^۲ است؛ زیرا «سبک شی بیشتر شبیه یک رهبر قدرتمند است». شی اولین عضو از دفتر سیاسی گروه نخبگان حزب کمونیست چین است که از هفت نفر تشکیل شده و بر فرایند سیاست‌گذاری چین در حوزه داخلی و خارجی نظارت می‌کند. شی جین پینگ تعدادی از کمیته‌ها را رهبری می‌کند که به جنبه‌های مختلف سیاست خارجی و امنیتی می‌پردازند و صدای قاطعی دارند. سوم اینکه، در نتیجه افزایش نفوذ جهانی چین، تعداد بازیگران داخلی درگیر در فرآیند سیاست خارجی افزایش یافته است (سیناگا، ۲۰۱۵: ۱۳۸). به‌طور کلی، اهداف چین در منطقه شرق آسیا و دریای چین جنوبی را می‌توان در این موارد خلاصه کرد:

(۱) حفظ ثبات در محیط امنیتی مخصوصاً در حاشیه چین که به رشد اقتصادی چین

کمک می‌کند،

(۲) حفظ و گسترش راه‌های تجاری و انتقال کالای تجاری در جنوب شرق آسیا،

(۳) در انزوا قرار دادن تایوان،

(۴) به دست آوردن نفوذ در منطقه جنوب شرقی آسیا برای ناکام گذاشتن محاصره و مهار چین،

(۵) حفظ امنیت گذرگاه‌های دریایی در دریای چین جنوبی که بخش اعظم نفت وارداتی چین از آفریقا و خاورمیانه از این گذرگاه‌ها مخصوصاً تنگه مالاکا که برای چین بسیار با اهمیت است، حمل می‌شود (بصیری و دیگران، ۱۳۹۱: ۶۲).

بنابراین، تلاش‌های چین برای نفوذ و تسلط بر منطقه راهبردی شرق آسیا و از طرفی احساس، محاصره و مات شدن کشورهای ساحلی نیز باعث شده است تا کشورهای منطقه با هدف تأمین اهداف و منافع منطقه‌ای خود در اتحادی راهبردی دورهم گرد آیند و برای مخالفت و ایستادگی در مقابل اقدامات و سیاست‌های تهاجمی پکن در آب‌های منطقه، به استراتژی سدسازی و انزوای چین در این منطقه ژئواستراتژیک روی آورند. در واقع می‌توان گفت؛ رشد سریع اقتصادی و نظامی چین به‌طور اجتناب‌ناپذیری چین را وادار می‌کند تا موازنه قدرت منطقه‌ای و بین‌المللی را به چالش بکشد که این امر تهدیدی استراتژیک برای ایالات متحده و کشورهای ساحلی محسوب می‌شود. در این میان، ایالات متحده با توسعه حضور در شرق آسیا و دریای چین جنوبی و با برقراری ائتلاف با کشورهای منطقه در راستای کاهش تهدیدات و قدرت روزافزون پکن در منطقه و ایجاد توازن قدرت به نفع متحدان و اشنگتن در منطقه گام برمی‌دارد.

۵. نتیجه‌گیری

دریای چین جنوبی، افزون بر برخورداری از منابع عظیم نفت و گاز، مهم‌ترین مسیرهای انرژی برای کشورهای آسیای شرقی مانند؛ چین، ژاپن و کره جنوبی برای انتقال نفت و گاز طبیعی از خلیج فارس را پوشش می‌دهد. لذا این دریا برای امنیت انرژی و اقتصادی چین و کشورهای آسیای شرقی اهمیت ژئوپلیتیکی و ژئواستراتژیک بالایی دارد. فاکتور افزایش قدرت اقتصادی، سیاسی و نظامی چین و به‌تبع آن افزایش نفوذ این کشور خصوصاً در شرق و جنوب شرق آسیا یکی از مهم‌ترین عوامل تغییرات ژئوپلیتیکی در دریای چین جنوبی بوده است. تشدید سیاست‌های کنترلی و افزایش ادعاهای مالکیتی بر مناطق

پیرامونی این دریا توسط چین و تأثیرات آن، در افزایش توان ژئوپلیتیکی و استراتژیکی این دریا نیز مؤثر بوده است. قاطعیت فزاینده چین و ادعای حاکمیت ارضی این کشور بر جزایر و صخره‌های دریای چین جنوبی باعث ایجاد تنش‌ها و رقابت‌ها در این منطقه شده است. واقع‌گرایان تهاجمی اظهار می‌دارند همه دولت‌ها از نوعی قابلیت‌های نظامی برخوردارند و نمی‌توانند در مورد قصد و نیت دیگران مطمئن باشند. در این میان، چین تلاش گسترده‌ای را برای ساخت پایگاه‌ها و ایستگاه‌های نظامی در دریای چین جنوبی کرده است که این امر باعث ایجاد تهدید برای کشورهای پیرامونی و شکل‌گیری منافع متضاد و توسعه رقابت‌ها در منطقه شده است. در سال‌های اخیر، چین بیش از آن‌که به فکر حفظ وضع موجود باشد؛ در جهت متلاطم کردن دینامیک منطقه به نفع خود عمل کرده و منشأ اصلی کشمکش‌های موجود در عرصه راهبردی دریای چین جنوبی شده است. چین با توسعه قدرت و نفوذ دریایی خود در دریای چین جنوبی درصدد دستیابی به هژمون منطقه‌ای در آسیا و ارتقای قدرت و نفوذ بین‌المللی خود برآمده است که این امر می‌تواند تهدیدی برای جایگاه و موقعیت بین‌المللی ایالات متحده محسوب شود. از سویی، ایالات متحده در پاسخ به خیزش و صعود روزافزون چین در دریای چین جنوبی و شرق آسیا، درصدد توسعه حضور خود در منطقه دریای چین جنوبی و برقراری و گسترش مناسبات با کشورهای ساحلی این دریا برآمده است و در این راستا، سیاست مهار و انزوای منطقه‌ای پکن در آسیا و اقیانوسیه را دنبال می‌کند که این امر می‌تواند به افزایش رقابت‌ها و تنش‌های واشنگتن و پکن در شرق آسیا کمک نماید. به نظر می‌رسد افزایش قدرت و نفوذ چین و قاطعیت فزاینده آن در دریای جنوبی چین سلطه ایالات متحده در منطقه آسیا-اقیانوسیه را تضعیف کند و به‌طور بالقوه قدرت هژمونیک آن را به چالش بکشد. در این زمینه، قاطعیت فزاینده چین در مورد ادعاهای حاکمیتی، دخالت ایالات متحده در مناقشات دریای چین جنوبی و رقابت استراتژیک چین و ایالات متحده، هم‌درگیری‌ها و هم‌حل‌وفصل آن‌ها را پیچیده‌تر کرده است. بنابراین، تنش‌های جاری در دریای چین جنوبی احتمالاً به رشد خود ادامه می‌دهد؛ زیرا چین در ادعاهای حاکمیت خود قاطع‌تر شده است که این امر می‌تواند بر روابط چین و ایالات متحده تأثیر عمیقی بگذارد.

منابع

الف- فارسی

- بصیری، محمدعلی؛ موسوی، سید حسام‌الدین؛ و رعیتی‌نژاد، محمدعلی (۱۳۹۱). «خیزش نظامی چین، امریکا و موازنه آسیایی»، *فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل*، ۱ (۴)، ۸۳-۵۳.
- پورقیومی، ایوب (۱۳۸۸). «بررسی مفهوم هژمونی؛ با تأکید بر هژمون‌گرایی آمریکا»، *فصلنامه سیاست دفاعی*، ۱۷ (۶۷)، ۷۹-۴۹.
- درج، حمید؛ آقائی، داود (۱۳۹۶). «جایگاه راهبردی یمن در سیاست خارجی و امنیتی ترامپ»، *فصلنامه مطالعات روابط بین‌الملل*، ۱۰ (۴۰)، ۶۸-۳۹.
- درج، حمید؛ باقری دولت‌آبادی، علی (۱۳۹۸). «سیاست آمریکا در قبال بحران سوریه در دوران اوباما و ترامپ»، *فصلنامه مطالعات خاورمیانه*، ۲۶ (۱)، ۸۹-۶۷.
- عباس‌زاده فتح‌آبادی، مهدی؛ رضانی، احمد (۱۳۹۶). «سیاست چین در دریای جنوبی؛ سیاست قدرت و نفوذ دریایی»، *فصلنامه سیاست جهانی*، ۶ (۲)، ۸۴-۵۹.
- مکرمی‌پور، محمدباقر؛ متقی، ابراهیم؛ میرزایی، بیژن؛ و تهم، مرتضی (۱۴۰۱). «تجزیه و تحلیل تطبیقی امنیت از دیدگاه نئورئالیسم و نهادگرایی نئولیبرال»، *فصلنامه دانش تفسیر سیاسی*، ۴ (۱۱)، ۱۸۵-۱۵۵.
- مهکویی، حجت؛ شعبانی، مریم (۱۳۹۸). «واکاوی دلایل ساخت جزایر مصنوعی توسط چین در دریای جنوبی چین»، *فصلنامه جغرافیا و توسعه ناحیه‌ای*، ۱۷ (۳۳)، ۲۵۷-۲۱۷.
- وثوقی، سعید؛ رستمی، امیرحسین؛ و یزدانی، عنایت‌اله (۱۳۹۷). «تأثیر قدرت‌یابی چین بر روابط و رقابت با آمریکا»، *فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل*، ۸ (۳۰)، ۳۸-۷.

ب- انگلیسی

- Alenezi, D. A. (2020). "US rebalance strategy to Asia and US-China rivalry in South China Sea from the perspective of the offensive realism", *Review of Economics and Political Science*, 6 (12), 1-14.
- Anderson, N. D. And Victor D. Cha. (2017). "The case of the Pivot to Asia: system effects and the origins of strategy", *Political Science Quarterly*, 132 (4), 595-617.
- Ataka, H. (2016). "Geopolitics or geobody politics? Understanding the rise of China and its actions in the South China sea", *Asian Journal of Peacebuilding*, 4 (1), 77-95.

- Burgess, S. F. (2016). "Rising bipolarity in the South China Sea: the American rebalance to Asia and China's expansion", *Journal of Contemporary Security Policy*, 37 (1), 111-143.
- Buszynski, L.(2012). "The South China Sea: Oil, Maritime Claims, and U.S.– China Strategic Rivalry", *The Washington Quarterly*, 35 (2), 139–56.
- Dinh, T. H. (2019). *China's South China Sea Strategy A Structural Realist Case Study*. Development and International Relations-Chinese Area Studies, 1-56, At: https://projekter.aau.dk/projekter/files/306328121/South_China.
- Durfee, D. (2011). "China Urges US to Stay Out of Sea Dispute", *Reuters*, Available at: <http://www.reuters.com/article/2011/06/22/us-china-sea-dispute-idUSTRE75L14L20110622>.
- Feng, H. And He, K.(2018). *US-China Competition and the South China Sea Disputes*. Routledge, 1-280.
- Fravel, T. (2011). "China's Strategy in the South China Sea", *Contemporary Southeast Asia (A Journal of International and Strategic Affairs)*, 33 (3), 292-319; DOI:10.1353/csa.2011.0136
- Goldstein, A. And Mansfield, E.(2012). *The Nexus of Economics, Security, and International Relations in East Asia*. Stanford University Press, 1-284.
- Groten, D.(2019). *How Sentiment Matters in International Relations: China and the South China Sea Dispute*, Verlag Barbara Budrich, 1-377.
- Kim, J.(2015). "Territorial Disputes in the South China Sea Implications for Security in Asia and Beyond", *Strategic Studies Quarterly*, 12 (4), 107-141.
- Kuntic, D.(2015). "The ominous triangle: China-Taiwan-the United States relationship", *Journal of Croatian International Relations Review*, 21(72), 238-268.
- Mearsheimer, J. J. (2014b). "Can China rise peacefully?", *The National Interest*, available at: <http://nationalinterest.org/commentary/can-china-rise-peacefully-10204>.
- Mearsheimer, J. J.(2014a), *the Tragedy of Great Power Politics*. New York: Norton and Company, Updated edition, 1- 592.
- O'Rourke, R. (2019). *China's Actions in South and East China Seas: Implications for U.S. Interests—Background and Issues for Congress*. Congressional Research Service, 1-109.
- Perlez, J. (2015). "In Victory for Philippines, Hague Court to Hear Dispute over South China Sea", *The New York Times*, available at: <http://www.nytimes.com/2015/10/31/world/asia/south-china-sea>.
- Qi, H.(2019). "Joint development in the South China sea: China's incentives and policy choices", *Journal of Contemporary East Asia Studies*, 8 (2), 220–239.
- Sinaga, Lidya C. (2015). "China's Assertive Foreign Policy in South China Sea Under Xi Jinping: Its Impact on United States and Australian Foreign Policy", *Journal of ASEAN Studies*, 3 (2), 133-149.
- Swaine, M. D. And Fravel, M. T. (2011). "China's Assertive Behavior Part Two: The Maritime Periphery", *China Leadership Monitor*, (35), 1-29.

- Temitayo, O. (2017). “Us- China’s Disagreement Over South China Sea Issues: A Race For Control? An Analysis Through Realism’s Lens”, *International Journal of International Relations, Media And Mass Communication Studies*, 3 (3), 1-11.
- Thayer, C. (2014). “China’s Oil Rig Gambit: South China Sea Game-Changer?”, *The Diplomat*, May 12. Retrieved at <http://thediplomat.com/2014/05/chinas-oil-rig-gambit-southchina-sea-game-changer/>.
- Westlund, J. (2012). “China’s Maritime Policies: An Opportunity for Canada”, *Strategic Outlook, Center for International Maritime Security*, available at: <https://cimsec.org/chinas-maritime-policies-an-opportunity-for-canada/>.
- Wong, A .(2022). *Hearing on China's energy plans and practices*, U.S.-China Economic and Security Review Commission, 1-259.
- Yoshihara, T. And Holmes, J. (2018). *Red Star over the Pacific: China's Rise and the Challenge to U.S. Maritime Strategy*. Naval Institute Press, 1-376.
- Zhou, W. (2015). “China’s growing assertiveness in the South China Sea”, *Elcano Royal Institute*, available at: <https://www.realinstitutoelcano.org/en/analyses/chinas-growing-assertivenessz>